هو العلیم

حضرت أبوالفضل علیه السلام كعبه أولياء

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

بسم اللَه الرحمن الرحیم

انسان با مطالعه در احوال علما و قصص مذکوره از ایشان، پس از تدبّر و تدقیق به این مطلب می‌رسد که تا وقتی‌که در راه و مسیر او قدم نزند و سرّ و سویدای خود را خالص نگرداند؛ هر قدر هم که در راه کسب علوم و فضائل سرآمد دوران باشد، فعل او خام و حرکت او بی‌ثمر خواهد بود. شاهد ما چند حکایت آموزنده از دیدگاه علما نسبت به حضرت ابوالفضائل عباس بن علی بن ابی‌طالب می‌باشد. امید آنکه همه بر سر خوان فضل و کرم او متنعّم باشیم.

١) حضرت أباالفضل العباس عليه‌السّلام را شاگردان [مرحوم قاضی] كعبه أولياء مى گفتند. توضيح آنكه: مرحوم قاضى پس از سير مدارج، و معارج، و التزام به سلوك، و مجاهده نفس، و واردات قلبيّه و كشف بعضى از حجابهاى نورانى، چندين سال گذشته بود و هنوز وَحْدت حضرت حقّ تعالى تجلّى ننموده، و يگانگى و توحيد وى در همه عوالم در پس پرده خفا باقى بود؛ و مرحوم قاضى به هر عملى كه متوسّل ميشد؛ اين حجاب گشوده نمى شد. تا هنگاميكه ايشان از نجف به كربلا براى زيارت تشرّف پيدا كرده؛ و پس از عبور از خيابان عباسيّه (خيابان شمالى صحن مطّهر) و عبور از در صحن، در آن دالانيكه ميان در صحن، و خود صحن است و نسبتاً قدرى طويل است؛ شخص ديوانه‌اى به ايشان ميگويد: أبوالفضل كعبه أولياء است. مرحوم قاضى همين كه وارد رواق مطّهر مى‌شود در وقت دخول در حرم، حال توحيد به او دست مى‌دهد؛ و تا ده دقيقه باقى مى ماند؛ و سپس كه به حرم حضرت سيّدالشهداء عليه‌السّلام مشرّف مى گردد در حاليكه دستهاى خود را به ضريح مقدّس گذاشته بود؛ آن حال قدرى قويتر دست ميدهد؛ و مدّت يك ساعت باقى ميماند. ديگر از آن به بعد مرّتباً و متناوباً و سپس متوالياً حالت توحيد براى ايشان بوده است. [[1]](#footnote-1)

٢) روزى مرحوم والد معظّم علامه سيّد محمّد حسين حسينى طهرانى- أفاضَ اللَه علينا من بركات تربته- نقل مى‌فرمودند كه:

براى ديدن و عيادت از مرحوم علامه امينى- رضوان اللَه عليه- به منزل ايشان در طهران رفته بوديم، درحاليكه قبل از ما يكى از آقايان معمَّمين و مشهور از سادات كه منزلشان نزديك منزل مرحوم امينى بود نيز به ملاقات ايشان رفته بود. در اثناء صحبت اين فرد معمّم و سيّد رو مى‌كند به مرحوم امينى و مى‌گويد: آقا! اين علىّ كه شما اينقدر سنگ او را به سينه مى‌زنيد مگر چه كرد در اسلام؟ غير از اينكه فقط يك عدّه‌اى را كشت و تفرقه در صفوف مسلمين بوجود آورد، كار ديگرى هم كرد؟! نعوذ باللَه از اين همه جهالت و ضلالت! و شما كه اينقدر به ابوبكر و عمر مى‌تازيد آنها چه كردند؟ جز خدمت به اسلام و مسلمين و بسط عدل و انتشار اسلام در سرزمينهاى دوردست و عمل به دموكراسى و اخذ آراء براى انتخاب حكومت و حاكم؟ و آيا به صرف يك اختلاف در سليقه و عدم هماهنگى با علىّ در مورد خلافت بايد آنها را منكوب و مطرود و ملعون نمود؟ و اين همه آثار خير و بركاتى كه از آنها به جامعه مسلمين رسيده است را ناديده گرفت؟

مرحوم امينى بى‌نهايت از اين حرفها ناراحت و عصبانى مى‌شود ولى جوابى به او نمى‌دهند. آن شخص باز به صحبت خود ادامه مى‌دهد و مى‌گويد: آقا اين محبّت و دوستى اهل بيت كه شما آن را لازمه ايمان و قبولى اعمال مى‌دانيد اصلًا چه ضرورتى دارد؟ و اگر ما مثلًا نسبت به حضرت أبا‌الفضل عليه السّلام محبّت و ارادت نداشته باشيم به كجاى دين ما آسيب مى‌رساند؟

مرحوم امينى كه ديگر طاقتش طاق و صبرش لبريز شده بود، با وجود كسالت شديد و عدم توانائى بر جلوس به زحمت خود را بلند مى‌كند و با صداى بلند درحالي كه رگهاى گردنش متورّم شده بود بر سر آن مرد داد مى‌زند كه آقا: به خدا قسم اگر تو به اين بند كفشها و نعلين من كه نوكر أبوالفضل هستم ارادت و محبّت نورزى با رو به آتش جهنّم مى‌افتى و به درك سقوط خواهى نمود.

ملاحظه كنيد كه اين فرد با اين عقائد در ميان ما به تشيّع معروف مى‌باشد، درحاليكه حتّى بسيارى از افرادى كه ما آنها را سنّى مى‌ناميم ابداً به خود اجازه نمى‌دهند به يكى از اين حرفها و معتقدات تفوّه كنند، بلكه از نقطه نظر تولّى به خاندان عصمت و تبرّى از زعماى باطل و خلفاى غاصب چه عباراتى در لابلاى كلمات و كتب آنان يافت مى‌شود! [[2]](#footnote-2)

٣) مى‌گويند يكى از علماء، يك روز در درس گفته بود كه اين مطالبى را كه ما الآن مى‌خوانيم و اين مباحث و اينها، معلوم نيست حضرت أبوالفضل و اينها از اين مسائل خبر داشته باشند. حالا من اين را دارم مى‌گويم خيلى ما حالا احترام بخواهيم بگذاريم، روى سر امام احترام مى‌گذاريم؛ امام عليه السّلام علمش لدنّى است و ديگر آن را كاريش نمى‌شود كرد؛ امّا حضرت اباالفضل بالأخره شخص صالحى بود، عبد صالحى بود، ولى اين علومى كه ما داريم، اينها يك چيزهايى است كه با زحمت، تلاش، مطالعه، از اين مسائل براى انسان پيدا مى‌شود. اين را داشت به شاگردانش مى‌گفت. ظاهراً در زمان ميرزاى قمى بوده است. شب حضرت أباالفضل را خواب مى‌بيند، مى‌گويد: خب! بيا ببينيم؛ يك مسأله اصولى مطرح مى‌كند و شروع مى‌كند بحث كردن، با همان دو جمله اول مى‌ماند. صبح بلند مى‌شود و خلاصه استغفار و از اين حرفها.

ما خيال مى‌كنيم اين چيزهايى كه به دست آورديم و اين علومى كه به دست آورديم، اينها را از خانه خاله‌مان آورديم؛ نه جانم! قبل از اينكه تو بخواهى اين [چیزی] را كه به دست آوردى، بيان كنى، نسخه اصلى‌اش آنجاست؛ از آنجا تو مغز تو انداختند، از آنجا در قلب تو انداخته‌اند، از آنجا تو سر تو انداختند، كجاى كارى؟[[3]](#footnote-3)

1. مكتوبات، مراسلات ، مقالات، ص ٦٠. [↑](#footnote-ref-1)
2. اسرار ملكوت، ج‌١، ص ٢٠٦. [↑](#footnote-ref-2)
3. متن سخنرانيهاى شرح حديث عنوان بصرى، مجلس چهارم، ص ٧٤. [↑](#footnote-ref-3)